

رسول پویان

زندگی

خواب می دیدم،

که راز زندگانی را،

خوش و خندان می جویم.

بخورشید جهان گفتم،

که راز زندگانی چیست؟

میان آتش سوزنده-

پاسخ داد،

و براین گفته ام خندید.

ز ابر تیره پرسیدم؛

به آه و ناله و افسوس،

بر طرز بیان گریید.

ز دریا،

چون:

شدم جویا؛

بخود پیچید-

و از گرداب وحشت،

موج زن برخاست،

و بخروشید.

حباب خسته را گفتم؛

به پیش چشم من،

تركيد.

3/2/1361